۱۵. تعدد قرائات (۱۴۰۱/۰۳/۳۱)

سال تحصیلی (۱۴۰۰-۱۴۰۱) - سه‌شنبه، ۳۱ خرداد ۱۴۰۱

- پیش‌گفتار (خلاصه)
- تواترنقل اجماع بر تواتر در قرائات سبع
- انعکاس قاری نبودن زمخشری و طحاوی در آثارشان
- احتمال مقری نبودن طبری
- نظام استاد و شاگردی سخت گیرانه قراء
- انواع روش تحصیل تواتر
  - الف) تواتر قهقرائی
  - ب) تواتر استقبالی
- تواتر استقبالی در جنگ جمل
- تواتر استقبالی در شهادت عمار
- محوریت کیفیت در تواتر و عاملیت کمیت برای آن

پیشگفتار (خلاصه)

تواترنقل اجماع بر تواتر در قرائات سبع

به این عبارت رسیدیم:

تواترنقل اجماع بر تواتر در قرائات سبع

> و لیعلم أنّ هذه السبع إن لم تکن متواترة إلینا کما ظنّ لکن قد تواتر إلینا نقل الإجماع علی تواترها فیحصل لنا بذلک القطع.إذا عرفت هذا فاعلم أنّ الکلام یقع فی مقامات عشرة:الأوّل: فی سبب اشتهار السبعة مع أنّ الرواة کثیرون.الثانی: هل المراد بتواترها تواترها إلی أربابها أم إلی الشارع؟الثالث: هل هی متواترة بمعنی أنّ کلّ حرف منها متواتر أم بمعنی حصر المتواتر فیها؟الرابع: علی القول بعدم تواترها إلی الشارع هل یقدح ذلک فی الاعتماد علیها أم لا؟**[1]**

«**و لیعلم أنّ هذه السبع إن لم تکن متواترة إلینا کما ظنّ لکن قد تواتر إلینا نقل الإجماع علی تواترها فیحصل لنا بذلک القطع**»؛ این جمله برای خود آسید جواد رضوان‌الله‌علیه است.

«**و لیعلم أنّ هذه السبع إن لم تکن متواترة إلینا**»؛ باید به این نکته توجه کرد که می گوید اگر خود این قرائات هفت گانه متواتر نباشد، «**کما ظنّ**»؛ یعنی خود من هم قبول ندارم. اگر آن حرف درست باشد،«**لکن قد تواتر إلینا نقل الإجماع علی تواترها**»؛ نزد ما تواتر نقل اجماع علماء بر تواتر قرائات سبع ثابت است.«**فیحصل لنا بذلک القطع**»؛ به‌خاطر این تواترِنقل این اجماع برای ما هم قطع حاصل می‌شود. ولو ما تواتر محصل نداریم.

خب این عبارتی است که ایشان فرموده‌اند و ادعای قطع می‌کنند اما تحلیل عبارت از نظر منطقی دقیق است. در اینجا چند گام برداشته شده که نیازمند این است که این گام ها منطقی باشد. نمی‌توانیم همینطور جلو برویم. ببینید الآن ما در اینجا چند چیز داریم، «تواتر الینا نقل الاجماع» تواتر نقطه شروع است؛ «الینا» یعنی نزد ما تواتر ثابت است، تواتر نقل؛ بعد اجماع؛ بعد تواتر سبع. اینها چند چیز هستند. آن چه که ادعای ایشان است تواتر نقل است. بعد اجماع است. سؤال؛ آیا ناقل و مجمعین یکی هستند؟ نیستند. باید معلوم شود که قطع به چه؟ آن چه که دلیل شما مباشرتا می‌گوید این است: اگر «تواتر إلینا نقل الإجماع علی تواترها فیحصل لنا بذلک القطع بالنقل»، از نظر عبارت بیش از این نیست. خب قطع پیدا می‌کنیم که ناقل ها متواتر هستند. خب چه چیزی را نقل کرده‌اند؟ اجماع را نقل کرده‌اند. ما یک مجمعینی داریم که الآن آنها در تواتر مباشری ما داخل نیستند. آنها یک افرادی هستند که اجماع کرده‌اند. بر چه چیزی اجماع کرده‌اند؟ بر تواتر.

خب آیا وقتی ما قطع پیدا می‌کنیم که ناقلین اجماع، قطعاً نقل کرده‌اند نقل آنها قطعی می‌شود، اما آیا منقول آنها که اجماع می‌باشد هم قطعی می‌شود؟! یعنی اجماع آنها ثابت می‌شود یا نه؟ بر

فرض کہ اجماع آنہا ثابت شد، اما اجماع آنہا بر چیست؟ بر تواتر سبع است. اجماع آنہا بر تواتر سبع باشد، اما آیا تواتر سبع ثابت میشود ای نہ؟ بہ صرف اینکہ آنہا اجماع بر تواتر دارند، برای ما تواتر سبع نمیشود. این گام های منطقی در اینجا برداشتہ شدہ و این مالزمہ ها باید ثابت شود.

در ارتکاز صاحب مفتاح الکرامہ بہ این صورت بودہ کہ این گام های منطقی برداشتہ میشود و آن را ثابت میکنند. یعنی بہ قدری این واسطہها پرتواناست کہ ناقلین متواتر ہستند؛ تواتر نقل بر اجماع مجمعین؛ دوبارہ اینہا دو طایفہ شدند کہ خیلی زور پیدا میکنند. عدہی بسیاری ناقل اجماع افراد زیادی ہستند؛ یعنی مجمعین غیر از اینہا ہستند. مجمعینی کہ ہمہ ہستند دوبارہ یک امر پر هزینهای را میگویند کہ اجماع در آن سخت است. بر چہ چیزی اجماع کردهاند؟ بر تواتر اجماع کردهاند. تا زمانیکہ تواتر نزد آنہا ثابت نشود کہ اجماع نمیکنند. خیلی پر هزینہ است. لذا ایشان میگویند چون مدخول این گام های منطقی پر هزینہ است و بہ زودی حاصل نمیشود، ذہن ما تا آخر میرود و احتمالات ضعیف میشود.

لذا اگر میگفتند ناقلین بر این تواتر دارند کہ زید نقل اجماع کردہ، این ضعیف میشد. ما میگفتیم خیلی خب نقل اجماع متواتر شد اما چہ کسی نقل اجماع کردہ؟ یک نفر. حالا او باشد ای نباشد! اما ناقلین تواتر کردهاند کہ مجمعین بر تواتر اجماع دارند.

من فرمایش ایشان را تحلیل کردم تا معلوم شود کہ ما از مسألہ تواتر، ارتکازی داریم کہ بسیاری از مبادی آن ارتکاز ہنوز مدون نشدہ است. در این چند سالی کہ مباحثہ میکردیم وجوہی بہ ذہنم آمدہ، امروز ہم در ذہنم بود کہ کدام را خدمت شما مطرح کنم و کدام اولویت دارد. گاہی ذہن بہ ہم میریزد. اول و آخر بودن آن مہم است. برای فرمایش ایشان دو نکتہ از بحث تواتر را عرض میکنم.

شاگرد: کسی کہ نقل اجماع میکند باید سمت قرائت داشتہ باشد ای نہ؟ میخواہد بگوید این متواتر است، او باید خودش قاری رسمی باشد. مثل حدیث؛ وقتی محدث قمی یک چیزی گفت، یک محدثی است کہ ہمہ او را قبول دارند. او ادعای تواتر این حدیث را میکند و او میگوید کہ متواتر است. مثلاً کسی کہ میخواہد بہ حدیثی نسبت جعل بدہد باید خیط فن حدیث باشد تا بگوید کہ این حدیث جعل است. لذا کسانی کہ نقل اجماع میکنند باید قاری باشند، نہ مجتہد فقیہ مثل صاحب مفتاح الکرامہ. یعنی در فضای قرائت باید تواتر متناسب با دنیای قرائت باشد. یعنی کسی کہ پنجاہ سال این قرائت را خواندہ و از استاد قبل از خود گرفتہ، حس میکند کہ این متواتر است.

استاد: وقتی ما عبارت ایشان را تحلیل کردیم بہ دو تواتر رسیدیم؛ دو گروہ ناقلین و مجمعین. صاحب مفتاح الکرامہ میگوید «تواتر الینا»، این تواتر اول ہیچ نیازی ندارد کہ اہل قرائت باشند. چون صاحب مفتاح الکرامہ کتابہا را نگاہ میکنند و میگویند شہید ثانی گفتہ «علیہ الاجماع، علیہ الاجماع، علیہ الاجماع». اینکہ صد کتاب را بگذارند و بگویند برای من صاحب مفتاح الکرامہ صد کتاب میگویند «علیہ الاجماع».

شاگرد: پس برای شخص خودش میشود.

استاد: نہ، اصلاً کاری بہ قرائت ندارد. الآن ایشان ناقل تواتر برای ما ہستند. الآن برای ما تحصیل تواتر نقل اجماع نشدہ است. محصل تواتر نقل اجماع چہ کسی است؟ صاحب مفتاح الکرامہ است. برای ما میگویند «تواتر الینا»، یعنی محصل تواتر صاحب مفتاح الکرامہ ہستند. ناقل تواتر برای ما ہستند. تواتر صاحب مفتاح الکرامہ نیازی بہ قرائت ندارد. ایشان تنہا کتابہا را میبینند و بہ ما میگویند. ہیچ ارزش قرائی ندارد. ایشان میگویند من صد کتاب ای پانصد کتاب دیدهام کہ ہمہ گفتہاند «علیہ الاجماع». پس نزد من صاحب مفتاح الکرامہ تنہا

نقل متواتر است. یعنی وقتی این کتابها را به شما هم نشان بدهم برای شما هم محصل می‌شود. این مرحله اول.

خب ناقل چه کسی است؟ لازم نکرده که ناقل اجماع قاری باشد. ناقل اجماع می‌گوید اجمع زید و عمرو و بکر بر تواتر سبع. لازم نیست ناقل قاری باشد. اما مجمعین بایستی قاری باشند. یعنی عده‌ای از غیر متخصصها تنها ناقل هستند، مانند ضبطها که فضای مجمعین را به ما می‌رسانند که آنها اجماع کرده‌اند که قرائات سبع تواتر دارد. بله مجمعین باید قاری باشند، در اینجا حرف شما درست است .

شاگرد: تعدادی را که من دیدم باید قاری باشند.

استاد: مجمعین باید قاری باشند. کسانی را که من کتاب هایشان را دیدم ناقل هستند که اصلا لازم نیست قاری باشند. چون ناقل اجماع هستند. مجمعین چه کسانی هستند؟ مکی بن ابیطالب و قبل و بعد از او را دیده. خودش لازم نیست قاری باشد اما باید مکی بن ابیطالب، دانی و ... را دیده باشد تا بگوید «اجمعوا». پس ناقل اجماع لازم نیست که قاری باشد ولی باید تتبع کرده باشد. مجمعین حتماً باید قاری باشند.

شاگرد: سؤال دیگر این است که این نقل به چه دردی می‌خورد؟

استاد: یحصل لنا القطع؛ با این واسطه‌ها برای ما قطع می‌آورد که مجمعین اجماع کرده‌اند؛ متخصصین فن بر تواتر سبع اجماع کرده‌اند.

شاگرد۲: چه قرینه‌ای داریم که در اینجا مجمعین همه قاری هستند؟ شاید منظورشان از مجمعین، علماء قرن قبل از خودشان باشد.

استاد: ببینید تک‌تک مجمعین مدعی تواتر سبع هستند. مدعی تحصیل تواتر هستند، نه نقل آن. اگر نقل باشد که همان می‌شود. تک‌تک مجمعین می‌گویند متواتر است.

شاگرد۲: یعنی برای تک‌تک مجمعین، تواتر محصل است.

استاد: احسنت و الا فایده‌ای ندارد. اما در مورد اینکه در میان مجمعین اهل فن داریم، در جلسات قبل صحبت کردیم. از شواهد مهمی صحبت شد. یعنی در فضای مجمعین به قدری کار دقیق بوده و جزاف گو نبودند که شهید ثانی که خودشان اهل قرائت و اقراء هستند هم جلسه اقراء داشتند و هم خودشان در جلسه اقراء شرکت کردند؛ در قرائات سبع دو استاد مقری داشتند، یک استاد قرائت عشر داشتند که شاید تا سوره کهف بود؛ خودشان با دست خط خودشان شرح حال خودشان را نوشته اند که من این بودم. شهید با اینکه اهل بودند به خودشان اجازه نمی‌دهند که بلا واسطه بگویند من مدعی تواتر عشر هستم. یعنی این قدر دقیق بودند. می‌گویند من در فضای اقراء هستم، اما اینکه ادعا کنم عشر متواتر است کار بیشتری می‌خواهد. بعد فرمودند شهید اول مثل من نیست. همانطوری که ابن جزری در وصف شهید اول گفت «امام فی الفقه و النحو و القرائه»؛ شهید اول امام در قرائت است.

شهید در دو جا –هم در دروس و هم در ذکری- می‌گوید «لثبوت تواتر العشر». ایشان می‌گوید عشر ثابت است. این ثبوت یعنی من محصل تواتر هستم. شهید اول می‌گوید من تواتر عشر را تحصیل کردم، اما شهید ثانی می‌گوید من تحصیل نکرده‌ام و متخصص قرائت عشر نیستم اما می‌توانم به شهید اعتماد کنم. چون می‌دانم که جزاف نمی‌گوید. اما کسی که در این فضا نباشد ای در فضای فقدان شبهه نباشد می‌گوید در ذکرای شهید اول سهو القلم شده و اصلاً مقصود شهید نبوده. خب محقق ثانی اینها را نقل می‌کند، چطور بزرگانی از علماء سهو القلم او را همینطور

تأیید می‌کنند؟! ای مطلب دوم که می‌گویند ذهن شهید متأثر از این جزی است. خب این جزی که از شهید کوچک تر بوده. درست است که مدتی رفیق بودند –صحبتی مده- اما وقتی در این فضا دقت می‌کنیم این حرف کاملاً محال است. یعنی برای اینکه احتمال بیاید و فضای بحث مدتی معطل بماند گفتن برخی از مطالب مانعی ندارد.

ولی خوبی این احتمالات این است که فضای بحث روشنتر می‌شود. برای ناظرین آینده روشنتر می‌شود که شهید امام بود؛ اینطور نبوده که چون مدتی با این جزی بوده بگوید هر چه توی می‌گویی! خود این جزی تمام مقری ها و اساتید بزرگ شهید را ذکر می‌کند. بعضی‌ها بودهاند که سن خود او به آنها نمی رسیده. شهید درس خوانده بوده، و وقتی امام شده می‌گوید «لثبوت العشر».

این جزی هم همینطور است. فضا چقدر عجیب می‌شود! عبارت النشر این جزی را بیاوریم تا بگوییم این جزی حتی از تواتر سبع هم عدول کرده. و حال آنکه او که اصلاً عدول نکرده. او النشر را به خاطر این نوشته که عشر را متواتر میداند. یک جا عبارتی می‌گوید که در سبع شاذ هست، در آن جا هم مقصودی دارد که می گوید عدول کرده. چرا؟ چون گفته تواتر شرط نیست و صحت سند کافی است. چندین بار از این صحبت شد.

---

[1]مفاتح الکرامة فی شرح قواعد العلامة (ط-جماعة المدرسين) ج۷ص۲۱۲

انعکاس قاری نبودن زمخشری و طحاوی در آثارشان

شاگرد: عبارت «یحصل لنا القطع بذلک» نسبت به ما مقدمه‌ای اضافه بر سید جواد می‌خواهد. چون با خبر واحد از ایشان به ما رسیده است. نقل «یحصل لنا القطع بذلک» که به تواتر به ما نرسیده و این غیر از « یحصل لنا القطع» برای ایشان است، مثل نزاع محقق اردبیلی و جامع القاصد می‌شود.

استاد: یعنی قطع ایشان الآن برای ما نیست. چون فقط ایشان هستند که نقل تواتر می‌کنند. البته وقتی انسان دنبال کار می‌رود ولو به این تحصیل ها نرسد اما یک انسی پیدا می‌کند. مباحثه ما چند سال طول کشید. خدمت آقایان گفته ام بینی و بین الله اینها چیزهایی است که پیش آمده. نمی‌دانم اولی آنها زمخشری بود یا طحاوی بود. مدتی که ما مباحثه کردیم عبارات کسانی که اهل القراء بودند را خواندیم و با ادبیات و فضای آنها آشنا شدیم، در ذهن من اینطور شده بود که تا کسی اشکال می‌کرد به شک می‌افتادم که در طبقات قراء بوده ای نبوده. اولی یا زمخشری بود یا طحاوی بود. طحاوی و طبری را می‌خواندم. طحاوی را که خواندم کاملاً به شک افتادم که این خودش مقری بوده ای نه؟ به طبقات القراء ذهبی و ابن جزری رفتم، دیدم که طحاوی امام در حدیث است؛ در همه اینها بزرگ است اما مقری و قاری نبوده. نه خودش شاگرد یکی مقری بوده و نه در طبقه اقراء بوده. برای من خیلی جالب بود؛ من از لحن طحاوی حدث زدم که او مقری نباشد. چون چند صباحی با اینها انس گرفته بودم.

دومی آنها زمخشری بود. از زمخشری که نقل کردند، همین به ذهنم افتاد که اینطور که او خدشه می‌کند ببینم او قاری ای مقری بوده ای نبوده. به قولی او جمّ بوده. رفتم و دیدیم که نه، اتفاقا خود زمخشری در سلسله طبقات اقراء نیست. یکی دیگر از کسانی که می‌خواندم عبارت بلند بالای ابن تیمیه بود. خیلی مفصل عبارت دارد. اول می‌گوید جد او مقری بوده. در طبقات القراء ببینید می‌گویند جد ابن تیمیه مقری بوده. اولی هم که وارد می‌شود از ارث جدش مطالب خوبی می‌گوید، اما وقتی می‌خواهد ختم کند با ادبیاتی مواجه می‌شوید که آدم شک می‌کند که خود ابن تیمیه مقری بوده ای نبوده. بعد رفتم در طبقات دیدم که ابن تیمیه در طبقات القراء نیست. یعنی نه شاگرد یک مقری بوده و نه شاگرد قاری داشته. اینها جالب است، اصلاً آدم از ادبیات یک نفر می‌فهمد که او در فضای آنها نیست. با اینکه ما نه قاری بودیم و نه مقری، اما چون مباحثه کردیم و با ادبیات آنها مانوس شدیم دیدم که آنها هم نبودند.

احتمال مقری نبودن طبری

یکی از کسانی که حسابی من را به شک انداخت و الآن هم در شک هستم، با اینکه در طبقات او را ذکر کرده‌اند جناب طبری است. طبری با آن ید و بیضاء و یال و کوپال! من می‌توانم شواهدی را خدمت شما عرض کنم که اگر هم قاری بوده به نحوی بوده که به‌خاطر جوانی و توسعه کارهایی که داشته ورود کرده و اسمش آمده. من باید بعداً شواهد آن را برای شما بگویم. با اینکه بگویید طبری در زمان خودش در قرن سوم کتاب القرائات خودش بیست و پنج قرائت را نوشته، البته به فرمایش می‌رزا اعم است. اعم است یعنی می‌تواند کسی کتاب قرائات بنویسد و بیست و پنج قرائت هم در آن باشد، ولی مقری نباشد. این مانعی ندارد. من حسابی شواهد دارم.

اگر شما طبری را در طبقات القراء ذهبی، ابن جزری و... ببینید، اسم او به‌عنوان قاری و مقری می‌آید. طبقات القراء مهم است که ببینیم در سلسله قراء هستند یا نیستند.

نظام استاد و شاگردی سخت گیرانه قارء

شاگرد: برخی قاری غیر رسمی هستند اما صبغه نمی‌گیرند. مثلاً آلآن یکی نفر مجتهد است اما کت و شلواری است. به او مجتهد مصطلح نمی‌گویند. در اهلسنت هم کسانی را داریم که قاری هستند اما آنها را در طبقات نمی‌آورند.

استاد: ببینید ما که طبقات می‌گوییم یعنی باید معلوم باشد استادش چه کسی است، به او اجازه داده ای ندادهٔ عرضاً و سماعاً و شاگردانش چه کسانی هستند. طبقات به این معنا است. و الا همینطور بگوییم شاید قاری بوده، بله خیلی بوده. الآن می‌خواهم برای اقسام تواتر از اینها شاهد بیاورم. ما مشکلی ندارم. ولی فعلاً که طبقات می‌گوییم به این خاطر است که برای ما محرز شود که شاگرد چه کسی بوده. سمعا و عرضا شاگرد بوده؟ مقری به شاگردش اجازه قرائت نمی داده الا بعد العرض. چون خودشان می‌گفتند چه بسا از استاد خود خوب شنیده است اما وقتی خودش قرائت می‌کند نمی‌تواند عین ادا استاد را در انواع اصول و فرش ادا کند. در فروش آسانتر است اما در اصول برای قاری سختتر است. لذا سمعا و عرضا است؛ یعنی بعد از اینکه برای استاد می‌خواند و می‌دیدی که به‌خوبی قرائت کرد، می‌گفت حالا به تو اجازه می‌دهم که شاگرد تربیت کنی. یعنی عین همانی که از من دیدی به شاگرد منتقل کنید.

این فضا برای متخصصین خیلی سنگین بود. یعنی متخصصین فن به این سادگی اجازه نمی دادند که در شوند. اما ما باورمان نمی‌شود. بعد از اینکه کتابها و خصوصیات را می‌بینیم، می‌بینیم که اینطور نبوده. من در اجازه بحارالانوار خواندم «خاتمتین کاملتین»، از چه کسی؟ از علماء شیعه. می‌گویی یک کتاب قرائت را – که اسم می برد- دوبار خواندم. از کتابهای دیگر هم اسم می‌برد؛ می‌گویی جمیع کتب مکی، جمیع کتب دانی را اجازه دارم. فلان کتاب و فلان کتاب را خواندهام؛ سماعا و عرضا. این از علماء بزرگ شیعه است که در بحارالانوار هم آمده است. یعنی اینطور نیست که بدون اینکه به اینها نگاه بکنیم یک چیزی بگوییم، بلکه باید با اینها انس بگیریم .

انواع روش تحصیل تواتر

الف) تواتر قهقرائی

اما راجع به تواتر؛ میخواهم دو نکته را امروز عرض کنم. یکی مسأله روش تحصیل تواتر است؛ تواتر قهقرائی و تواتر استقبالی. تواتر قهقرائی این است که الآن میبینیم این تواتر را ای همه ادعا دارند ای همه میگویند. میخواهیم بهصورت قهقراء در تاریخ برویم. مدام برگردیم و از سال چهارصد و یک به چهار صد برویم. از چهار صد به سیصد و نود و نه برویم. برگردیم و ببینیم که این تواتر به کجا میرسد. این یک جور روش تحصیل تواتر است. نوعاً هم همین مرسوم است. الآن میرویم کتاب قرائات را میبینیم؛ مثلاً به حفص میرسیم. چند نفر از حفص گفتهاند؟ مثلا فلان نفر. خب این تواتر هست یا نیست؟ بعد به حفص میرویم. حفص یک نفر است که از عاصم میگوید. یک نفر که تواتر نیست. پس روایت حفص از عاصم واحد میشود. کجای آن متواتر است؟! تمام شد. این تواتر قهقرائی است که از این طرف شروع به رفتن میکنیم و به حفص میرسیم و یک نفر میشود. دیگر دست ما کوتاه میشود که چه کار کنیم. این یک روش تحصیل تواتر است.

ب) تواتر استقبالی

روش دیگر تحصیل تواتر، تواتر استقبالی است. یعنی ما امر متواتر را تحلیل می‌کنیم که توان آن در وقت حدوث برای متواتر شدن چقدر است؟ یعنی نقطه حدوث امر متواتر را می‌بینیم. قطع نظر از اینکه قبول کنیم که متواتر هست یا نه، لحظه حدوث آن را فرض می‌گیریم تا ببینیم توان متواتر شدن را دارد یا نه. به این تواتر استقبالی می‌گوییم. یعنی امر متواتر را به‌گونه‌ای تحلیل می‌کنیم تا ببینیم ادامه آن به چه صورت است.

گاهی ادامه آن یک احتمال ضعیفی است که می‌تواند متواتر باشد و محال نیست. مثلاً زید و عمرو ساعت ده روز جمعه در خیابان به هم می‌رسند و حال و احوال می‌کنند. این می‌تواند متواتر شود یا نه؟ بله، چرا نمی‌تواند؟! اما آیا در آینده می‌شود؟ نه. چرا متواتر شود؟ چه انگیزه‌ای بر آن است؟ هیچ. یعنی برای اینکه در آینده متواتر شود فقط قوه محض است. اما اموری دیگری هم داریم که می‌تواند متواتر شود.

تواتر استقبالی در جنگ جمل

مثلاً کسی بگوید جنگی به نام جنگ جمل داریم. مثلاً کسی شتری را دزدید، بعد دزد را پیدا کردند و دیدند که او از یکی قبیله‌های بود. آن دو قبیله با هم دعوا کردند و کشت و کشتار عظیمی شد. اسم آن را جنگ جمل گذاشتند. خب شما چه می‌گویید؟ خیلی از محققینی که در قرن بیستم کتاب می‌نویسند همینطور است. تحقیقی درباره جنگ جمل. نمیدانم شما از این تحقیقها دیده‌اید یا نه. شتری بوده که دزدیده شده، دزد را پیدا کردند و نزاع شده! خب شما در اینجا چه می‌گویید؟! جنگ جمل که سند نمی‌خواهد؛ به این صورت نیست که در فلان کتاب ببینید. جنگ جمل چیزی نبود که بعداً بگویند در آن اختلاف شد که چه شتری بود؛ یک شتر سرقت شده‌ای بود که در آن نزاع کردند، یا شتر دیگری بود که مثلاً عبد الله بن زبیر سوار بر آن بود. اصلاً اینها نیست. به اینها می‌خندند. فقط پاسخ کسی که اینها را می‌گوید همین لبخند است. شما حرفت را بزن و لبخند برای شما بس است .

کسی که می‌خواهد تواتر جنگ جمل را تحلیل کند به شک نمی افتد؛ به این صورت که بگوید واقعاً بروید و ببینید. جلو بروید و ببینید این راست می‌گوید یا او راست می‌گوید. کتابها را زیر و رو کنید تا ببینید شتری بوده که گم شده بوده یا شتر دیگری بوده. اصلاً احساس نیاز نمی‌کنید. بخاطر اینکه جنگ جمل در تحلیل تواتر استقبالی نمره صد دارد. چرا؟ چون جنگ جمل با این خصوصیاتی که دارد در وقت حدوثش توان صد در صدی تواتر استقبالی را داشت. یعنی می‌توانست برای آیندگان خودش را جا بیاندازد. چرا چنین توانی داشت؟ بخاطر اینکه نزاع بود، در نزاع و جنگ طرفین حرف دارند. درست است که در نزاع هر کدام می‌خواهند مطلب خودشان را جا بیاندازند اما یک مشترکاتی در نزاع دارند. اگر شیعه می‌گفت جنگ جمل به فلان صورت بود، می‌گفتیم شیعه و سنی در اصل آن اختلاف دارند. اما شیعه و سنی هر دو حرف خودشان را می‌زنند و با هم نزاع دارند، اما یک مشترکاتی دارند که جمل، جملی بود که عایشه بر آن سوار بود.

پس، از روز اول در بستر نزاع یک چیزی شکل می‌گیرد، این توان صد در صد تواتر را دارد. لذا چون ما در اتکازمان این را داریم می‌بینیم ریخت متواتر، ریخت تواتر استقبالی است. لذا محتاج نمی‌شویم که این کتابها را ورق بزنیم که این شتر کدام شتر است. خیلی هم نظیر دارد.

شاگرد: چون نزاع بوده دواعی بر نقل زیاد بوده.

استاد: فراوان بوده.

شاگرد: یکی از دواعی اینکه امروز می‌گویند اینها برای گذشته بوده، آنها را رها کنید، همین است که اینها نسی منسی شود.

استاد: جالب این است که نمی‌شود. یعنی چیزی است که مثل البانی را وادار می‌کند..؛ عده‌ای از علماء حسابی اهلسنت می‌گویند حدیث «أيتكن تنبح عليها كلاب الحوأب»؛ حضرت فرمودند کدام یک از شما هستید که سگ های حوأب بر آنها پارس می‌کنند؟! خب این را دارند. جایی بوده که سگ هایی بود؛ عائشه یادش آمد و گفت اینجا کجا است؟ گفتند حوأب. تا گفتند حوأب دیگر بند دلش

پاره شد و گفت من بر میگردم. زبیر و طلحه پنجاه نفر آوردند که شهادت بدهند اینجا حوأب نیست. اصل کلاب حوأب در روایات هست. پنجاه شاهد را هم دارند. شما سلسلة الاحادیث الصحیحه البانی را نگاه کنید. میگوید عدهای از علماء ما میگویند کلاب حوأب دروغ است. اصلاً آنها دروغ گفتهاند. میگوید این حرف را نزنید. حدیث صحیح است. ما که متخصص هستیم میدانیم صحیح است. شما بهخاطر اینکه پرهیز کنید و گیر نیافتید میگویید ضعیف است. میگوید بله، حدیث پنجاه شاهد قسم دروغ بخوردن را قبول ندارم. جدا میکنند. میگوید اصل اخبار حضرت به کلاب حوأب درست است. اما اینکه بعداً آمدند و نگذاشتند برگردد را قبول ندارم. خیلی خب اما همین یک گام مهم در تشابک شواهد است. بعداً میفهمیم پنجاه شاهد هم درست است یا نه؟

بعد میگوید ان قلت :خب ام المومنین عایشه چرا بعد از این رفت؟ فهمید که حضرت اینطور گفتند؟ میگوید ما که شیعه نیستیم آنها را معصوم بدانیم. ما عایشه را معصوم نمیدانیم. تمام! میگوید ما که شیعه نیستیم به عصمت قائل باشیم. اشتباه کرد. بعد میگوید بهخاطر همین اشتباهش گفت من را کنار پیامبر دفن نکنید. خجالت میکشید. گفت من را در بقیع دفن کنید. این را البانی میگوید. همینطور هم هست؛ در آن جا دفن نشد. اینها را شاهد میآورد که اشتباه کرد و خودش هم پذیرفت. ببینید متواتر به این معنا است. یعنی از چپ و راست شواهد با هم جفت و جور میشوند تا سر برسد.

شاگرد: در تواتر استقبالی فرمودید قرار است خود امر متواتر را تحلیل کنیم اما این چیزی که شما فرمودید از اشتراک شروع کردید، نزاع مشترکی در جمل بوده. خب تحلیل خود آن خصوصیت میماند که چرا مشترک شده. یعنی مقصد اصلی تواتر استقبالی این بود که خصوصیاتی دارد که واقعه آن مانند سالم و احوال پرسی زید نیست.

استاد: ببینید وقتی دو نفر نزاع میکنند، نزاع یک اختصاصیاتی میخواهد. این یک چیزی میگوید که او قبول ندارد. او هم یک چیزی میگوید که این قبول ندارد. در بین این دو امری که اختلاف دارند، مشترکاتی ولو بهصورت ناخودآگاه هست که هر دو قبول دارند. بستر اختلاف آن چیزی است که من عرض میکنم. داعی نقل در بستر اختلاف زیاد است. این داعی نقل میآید. متواتر هم به چه مربوط است؟ به تعدد نقل. اختلاف بستری را فراهم میکند برای عامل تواتر که تعدد نقل است. وقتی تعدد نقل زیاد شد، شما وقتی تحلیل می کنید، مختلفاتش سهم هر کدام میشود. او قبول ندارد و میگوید که تو دروغ میگویی. ولی یک مشترکاتی هست که در نقل هر دو هست. برای مختلفات تعدد نقل به حد تواتر نمیرسد. چون او میگوید اینطور شد و دیگری میگوید اینطور نشد و دروغ میگویی، مختلف هستند. اما در مشترکاتشان چه؟ هر دو به تعدد نقل که قوام تواتر است میگویند این اتفاق صورت گرفته.

شاگرد: شما فرمودید وقتی زید و عمرو با هم سالم و احوال پرسی میکنند، میشود که تواتر شود اما اتفاق نمی افتد. این یعنی خود این واقعه بهگونههای است که تواتر شکل نمیگیرد. چون یک جامعه درگیر آن نشدهاند و کار روزانهای است که دو نفر انجام میدهند. گویا وقتی میخواهید تواتر استقبالی را تحلیل کنید، باید یک قدم قبل از اینکه همه با هم مشترک هستند بروید.

استاد: میخواهید بگویید چیزهای دیگری هم هست.

شاگرد: عرض من این است که باید اصل تواتر استقبالی را از آن جا شروع کنیم.

استاد: من میگویم در مسأله تواتر به قدری شئونات و مؤلفات دخیل است که من برخی از آنها را نوشته ام و خیلی از آنها به ذهنم نیامده. همینطور است، یعنی بستر اختلاف یکی از مؤلفههای دخیل در تواتر است. و الا اگر بچه این همسایه با بچه آن همسایه اختلاف کنند، اختلاف است اما این اختلاف که زمینه تواتر نمیشود. قطعاً طرفین مختلفین و امر مختلف فیه در آن دخیل هستند. من این را عرض میکنم.

امر تواتر استقبالی برای اینکه صد باشد، در مؤلفه‌هایی که در آن دخیل هستند شاید میل به بینهایت کند. شما باید آنها را پیدا کنید. همه هم میگویند راست میگویی. من برای اینکه بحث پیش برود از چیزهایی که دخیل هستند اسم میبرم. فاکتور و عاملی که دخالت میکند را به نحو منحصر نمیگویم، بلکه به نحو اصل دخالت و دخالت فی الجمله میگویم. حالا موارد دیگر آن را هم عرض میکنم تا ببینید چطور متفاوت میشود.

تواتر استقبالی در شهادت عمار

کشته شدن عمار هم همینطور است. منصفی که فقط تاریخ بخواند و تعصب در تاریخ نداشته باشد؛ کمونیست باشد ولی منصف باشد و هیچ تعصبی در کار وجودی او نباشد، اگر تاریخ اسلام را بخواند به قطع میرسد که پیامبر اسلام صلیاللهعلیهوآله سالها قبل، از کشته شدن عمار خبر داده بود. چرا؟ این جنگ وسیع صفینی که این همه کشته شدند، چطور یک دفعه باید بین دو لشکر در اینکه چه کسی عمار را کشته، نزاع شود؟ نزاع بین دو لشکر در اینکه عمار را چه کسی کشته، تواتر استقبالی دارد. یعنی برای آیندگان میماند؛ او میگوید او کشته و دیگری میگوید این کشته. عمار جزء لشکر کوفه ای شام بود؟ همه میگویند جزء لشکر کوفه بود، خب پس چرا نزاع میکنید؟ اینکه نزاع ندارد، شامی ها او را کشتند. میگویند نه، این نزاع جا داشت. میگویند مفاصل عمرو عاص میلرزید. معاویه به او گفت تو باید پشت پایت بول کنی. یعنی الآن وقت لرز نیست. میلرزید و گفت معاویه! عمار کشته شد. خیلی عجیب است. یعنی از قبل میدانستند. خیلی از کسانی که در فضا بودند به امید عمار به جنگ صفین رفتند. به آنها میگفتند امیر المومنین را رها کردی و به امید عمار رفتی؟! عدهای بودند و میگفتند حضرت فرمودند اگر اختلاف شد به جایی که عمار هست بروید. چرا؟ چون «تقتلک الفئة الباغیة». الآن در کتابها هست؛ میگویند امیر المومنین را به عمار میشناسد.

فضا به این صورت بود. تا عمار کشته شد، آنها شروع به لرزیدن کردند. گفت برو بگو چه کسی عمار را از خانه بیرون آورده تا کشته شود؟! شما او را کشتید. اوائل شنیده بودم که عمرو عاص به معاویه گفت. اما بعدها در نقل دیدم که خود معاویه این جمله را گفت. عمرو در اینجا خودش را باخته بود.

کشته شدن عمار، روایت «تقتلک فئة الباغیة» را متواتر میکند. اما این روایت را هم متواتر میکند که «آخرین غذای تو شیر است». معروف است. شیر را خورد و رفت. حضرت فرموده بودند عمار آخرین غذای تو از این دنیا شربت شیری است که میخوری و شهید میشوی. این هم متواتر میشود؟ نه. این در روایات آمده و ما هم میپذیریم اما مانند اصل روایت «تقتلک» متواتر نیست. روایت «تقتلک» تواتری که دارد به این خاطر است. یعنی سر آن نزاع شده است. این تحلیل امر تواتر به نحو تواتر استقبالی است. توضیح بیشتر آن برعهده خوداتان؛ ای آن را در کنید ای تأییدی برای آن بیاورید.

اما مقدمه دیگر؛ شما در امر متواتر با چه چیزی مواجه هستید؟ اگر بگوینید حفص در صبح جمعه در ساعت فلان در مجلس اقراء گفت که من از عاصم این را روایت میکنم. حال به‌صورت متواتر زدم آمد که عدهای میگویند من این را روایت میکنم، اما عده دیگر میگویند او این را نگفت. شما این دو تواتر را میپذیرید؟! همین که نگاه کنید میگویید ما قبول نداریم. مثل اینکه بگویید دو تواتر است بر اینکه در روز جمعه زید، عمرو را کشت و دیگری بر اینکه زید در روز جمعه عمرو را نکشت. این دو تواتر جمع شدنی نیست. چرا؟ چون تواتر موجب قطع است. قطع یعنی امر متواتر محقق است. یک واقعه که نمیتواند هم باشد و هم نباشد.پس اگر بگوییم فلانی در فلان جا چنین گفت، اگر بخواهد به‌صورت متواتر نقل شود، این تواتر یکی است. الزامینه تعدد تواتر برای او نیست.

محوریت کیفیت در تواتر و عاملیت کمیت برای آن

این را هم عرض کنم تا مقدمه دنبالهی عرضم شود. تواتر یک غایت دارد و یک عامل دارد. نوعاً یکی از اینها جلوه میکند و دیگری مخفی میشود. ولو وقتی بگوییم همه قبول میکنند. در تعریف تواتر چه میفرمایید؟ میگویید پشت در پشت به قدری بگویند که یمتنع تواطئهم علی الکذب و با اضافهای هم که مرحوم مظفر گفتند و فی الجمله هم درست است، «و یمتنع خطئهم فی فهم الواقع».

الآن محور این تواتر چیست؟ تعدد مخبرین است یا بحث یمتنع تواطئهم علی الکذب؟

شاگرد: تعدد مخبرین.

استاد: خب اگر این محور است، تواتر چند تا میشود؟

شاگرد: تعداد آن را متعدد گفتهاند.

استاد: خب پس محور نیست. اگر محور بود که در آن اختلاف معنا نداشت. پس تواتر کمیت است اما محور تواتر نیست. محور آن حیثی است که در دنبالهاش است. ارزش صدق آن به قدری بالا میرود که عرف عقلاء به احتمال کذب آن اعتناء نمیکنند. پس محور تواتر کیفی است؛ «حیث یمتنع» است. عامل حصول این حیث، مخبرین هستند. پس تعداد مخبرین محوریت ندارد بلکه عاملیت دارد. پس میتوانیم در یک کلمه بگوییم در تواتر کیفیت، غایت است و کمیت، عامل است. غایت آن کیفی است. یعنی ما میخواهیم به اطمینان صدق برسیم. هر وقت رسیدیم کافی است. چند نفر باشند؟ خب ما به شما عدد نمیدهیم. هر وقت عرف به اطمینان و قطع رسیدند کافی است. گاهی با پنجاه نفر نمیرسند و گاهی با ده نفر و پنج نفر هم میرسند. پس غایت، محور است و کمیت، عامل است. در کمیت، تعداد برای حصول کیفیت عاملیت دارد، اما محور در تواتر، آن کیفیت است.

شاگرد: یک جایی را میتوان فرض کرد که سنخ قضیه به قدری روشن است که اگر دو نفر که با هم هیچ ارتباطی ندارند به ما بگویند آن حیث حاصل میشود. ولی گویا یک کمیتی میخواهند چون به دو تا متواتر نمیگویند.

استاد: من میخواستم مثالی را بزنم. این فرمایش شما آن مثال من را جلوه میدهد.

موثوق الصدوری که گفتم از حیث آن حیث تواتر با موثوق الصدور یکی هستند. بعد از بحثهای زیاد، علماء در خبر واحد میگویند موثوق الصدور. یک نحوی تنقیح مناط، تلطیفی خاصی بین تواتر و آن با مراتبی که دارد هست. حالا من ذیل فرمایش شما مثالی را عرض کنم.

شما وارد یک شهر میشوید. هر کجا میروید –به مغازه و خانه و...- میبینید که مردم دارند میگویند در شهر ما زید عمرو را کشته است. بعد از مدتی میبینید که این حرف در این شهر متواتر است. ما هر کجا رفتیم همه خبر دارند که زید عمرو را کشته است. بعد کتاب المنطق را باز میکنیم و اصول و

مرات‌ب تواتر را پی جویی می‌کنیم. می‌گویی‌د این ها‌یی که به من گفتند تواطی بر کذب نداشتند. اما اجازه بدهی‌د ات من ببینم که از چه کسی شنیده. وقتی به این خانه می‌روم و می‌پرسم تو از چه کسی شنیده‌ای؟ می‌گویی‌د از او. چه زمانی؟ مثلاً پنج روز پیش. تک‌تک این‌ها را به‌صورت پی جویی جلو می‌برد.

شما با این پی جویی به جایی رسیدی‌د که وقتی زید عمرو را می کشته، چه کسی در آن جا حاضر بوده؟ می‌گویند بکر حاضر بوده و دیده است. شما چه می‌گویی‌د؟ می‌گویی‌د راحتمان کردی‌د. در صحنه تنها بکر حاضر بوده. ما از همه متواتری‌ن به این رسیدی‌م که همه دارند از بکر نقل می‌کنند. بکر دید و گفت، به سر زبان مردم افتاد. به نظر شما این تواتر هست ای نیست؟

شاگرد: در نقل از او هست. اما تواتر در شهود نیست.

استاد: الآن تابع تشکیل می‌دهی‌م. نزد عرف عقلاء خلاصه کشتن عمرو توسط زید متواتر هست ای نیست؟

شاگرد ۱: نه نیست.

شاگرد: فرق دارد، اگر آن امر چیزی باشد که مثلاً کسی با دوچرخه تصادف کرد و مرده است، با این‌که کسی با کامیون تصادف کرد و مرده است. یعنی باید طوری نباشد که وقتی مردم می شنوند احتمال کذب بدهند.

شاگرد۲: در آن صحنه یکی-دو نفر دیدند که عمار کشته شده. تمام سپاه که ندیدند.

استاد: من یک واقعه نقطه‌ای را گفتم تا مثالم را سر برسانم. قاتل است. کاری ندارم که با ضربه کشته ای با تیر کشته. قتل یک واقعه طرفینی است. همه دارند می‌گویند که او کشته. ممکن است ده جور بگویند که او کشته. ولی باز در اصل قتل توافق داشته باشند. قتل متواتر می‌شود و نقل ها غیر متواتر می‌شود. منظور من اصل القتل است. بین عرف عقلاء الآن در این شهر بالتواتر زید قاتل هست ای نیست؟

شاگرد: تواتر نیست.

استاد : ببینید ذهن شما وقتی در کلاس تعریف را تطبیق می‌دهد متوجه طبقات هستید و می‌گویی‌د که متواتر نیست.

شاگرد ۲ : بستگی دارد شاهد چه کسی باشد؟

شاگرد: هر چقدر هم که صادق باشد تواتر نیست.یک نفر است که گفته است.

استاد: تواتر نیست. چون یک نفر بوده. او گفته که زید او را کشت.

شاگرد: اطمینان دارم که اعتقاد مردم این است که زید قاتل است.

استاد: تواتر قتل؛ ببینید امر متواتر حدوث قتل است. چیزی دیگری را نمی‌خواهیم بگوییم. عرض من این است که الآن به اتکاءتان مراجعه کنید. همه می‌گویند که زید، عمرو را کشته و اطمینان هم دارند. شما به این فضا می‌گویی‌د که قتل متواتر است؟

شاگرد: ما می‌گوییم که متواتر است اما از تواترهایی است که به درد نمی خورد.

شاگرد۲: وقتی شهود واحد است، ولو ناقلین متعدد باشند تواتر شکل نمی‌گیرد.

استاد: الآن که می‌خواهیم این مثال را تحلیل کنیم، یک تحلیل بر اساس تواتر قهقرائی کرده‌ایم. می‌گویی‌م تو از چه کسی شنیده‌ای؟ تو از چه کسی شنیده‌ای؟ به یکی رسیدیم. خب این فایده ندارد. حالا تحلیل را عوض می‌کنیم و به‌صورت تواتر استقبالی تحلیل می‌کنیم. در آن لحظه‌ای که زید عمرو را کشت حاضر می‌شویم. چند نفر در آن جا بودند؟ تنها یکی بود. ولی درست است که تنها یکی بود اما در یک شهر وسیعی است که خود زید بعد از قتل موجود است و اقوام زید و مقتول در آن جا هستند. اینطور نیست که یکی کلمه بگوید که من در آن جا حاضر بودم و بعد همه ساکت بنشینند. قتل در شهری که همه یکدیگر را می‌شناسند امر مهمی است.

شاگرد: پس ارزیابی که می‌کنید احتمال تواتر بالا می‌رود.

استاد: در بدو حدوث قتل به این صورت است. اصلاً می‌بینید ارتکازتان این است که همه شهر دارند می‌گویند و نمی شود دروغ باشد. اگر قرار بود که این واقعه مشکوک باشد قهرا اختلاف می‌افتاد. یعنی خود زید داد می‌زد که من نکشته‌ام. چرا داد نزده؟! چرا اقوام او حرفی نزده‌اند؟! اگر به یک جای شهر بروی و بگویند به این بیچاره دروغ بسته‌اند، در این صورت می‌گویی‌م تواتر نشده. اما وقتی هر کجا می‌روی می‌بینید اقوام زید هم از خجالت سر به زیر هستند. این تواتر می‌شود. به تحلیل تواتر استقبالی.

چرا این را عرض می‌کنم؟ این نکته مهم است. قرار شد که تواتر کیفیت محور باشد. نه کمیت محور. کمیت عامل آن است. در تواتر دامنه بکر فقط با اخبار شخص بکر کاری ندارند. بلکه از سائر قرائن می‌دانی شهر و اطلاعات مردم استفاده می‌کنند. دارند اینها را هم می‌بینند. یعنی اخبار زید به‌عنوان یک مخبر، یکی است. اما به‌عنوان یک خبر پر بار، محفوف به قرائن قطعیه است.

شاگرد: در اینجا می‌توانیم بگوییم ابن مجاهد که حفص را انتخاب کرده براساس همین تواتر بوده.

استاد: اتفاقا ابن مجاهد حفص را انتخاب نکرده. دانی بعد از سال‌ها حفص را به‌عنوان یکی از رواتِ او آورده است.

شاگرد: منظورم عاصم است. یعنی ابن مجاهد روی تواتری که شنیده او را انتخاب کرده.

استاد: حرفی که شما می‌زنید روش تحلیل شما، روش قهقرائی ای استقرائی است؟ من الآن در حال تحلیل تواتر استقبالی هستم اما شما که از ابن مجاهد مثال می‌زنید، روش قهقرائی است. یعنی شما چیزی را مطرح می‌کنید که کاملاً از چیزی که من توضیح می‌دهم جدا است. وقتی از ابن مجاهد به طرف حفص می‌روید تواتر قهقرائی ای استقبالی است؟

شاگرد: از سال سیصد تا سال صد که دویست سال است ، این دویست سال در اجازات شاگرد های حفص تواتر را احراز کرده.

استاد: این اجازاتی که پی جویی می‌کنید قهقرائی است ای بدوی؟

شاگرد: قهقرائی.

استاد: خب شما صبر کنید ما بدوی را هم تحلیل کنیم. من می‌گویم تحلیل استقبالی قرائات از تحلیل قهقرائی آن مهمتر است. اینکه صاحب جواهر می‌فرمایند «تهجس بل دریه»، من می‌خواهم عرض کنم که به‌هیچوجه بل دریه نیست. یعنی صاحب مفتاح الکرامه طوری حرف می‌زنند که روی

تواتر استقبالی خیلی خوب جور در می‌آید. اما روی مبنای دیگر به‌گون‌ه دیگری می‌شود.

داشتم این را عرض می‌کردم که محفوف به قرینه است. عرف عام یک ارتکازی دارند که وقتی به این شهر می‌روند واقعاً با یک مصداقی از کتاب المنطق مواجه هستند. خود شما هم بروید همین است. اما وقتی پی جویی می‌کنید می‌بینید تعریف دقیقی که در کلاس گفته ایم که می‌گوید طبقات تواتر هم باید متواتر باشد، بر آن منطبق نیست. یعنی با ایده کلاسیک می‌گوییدی که متواتر نیست. اما خودتان در برخورد ارتکازیتان در میدان می‌گوییدی متواتر است. یعنی از همان متواتر در منطق ابائی ندارید. چرا؟ به‌خاطر این‌که محور تواتر کیفیت است نه کمیت. این کمیتی که صورت گرفته جزاف نیست، این کمیت به‌عنوان یک مخبر به زید بر می‌گردد. اما سائر مخبرین با صدها شواهد می‌دانی هم هست که آن‌ها قاطع بودند و تنها به زید اتکا نکردند تا شما بگوییدی که متواتر نیست. من ابایی ندارم که بگویم تعریف تواتر بر آن نیست. می‌خواهم بین آن ارتکاز و... جمع کنم.

شاگرد: مقام تواتر قطع هست اما این تواتر هست؟ مثلاً پیامبر که می‌فرمایند می‌گوییم متواتر نیست اما چون معصوم گفته می‌گوییم متواتر است؟

استاد: خب اگر کمیت قوام تواتر است، چند نفر بگویند تواتر است؟ این سؤال مهم است. شما می‌گوییدی اگر حضرت بفرمایند تواتر نیست. درست هم می‌گوییدی، خب پس در تواتر چند نفر باید بگویند تا تواتر شود؟

شاگرد: شاید چند عنصر مناط تواتر است.

استاد: کثرت چقدر است؟

شاگرد: حدی ندارد.

استاد: پس محور چه شد؟ به شرط شیء‌بودن کثرت برای تواتر به‌عنوان یک تقسیم‌بندی است؟ ای کثرت آن به‌عنوان محور است؟ عامل مصحح چیزهای دیگری هم می‌تواند باشد. ما که عاشق عامل نیستیم. این کثرت و کمیت طریقیت دارد. یک وقتی است که می‌گوییم این کثرت از نظر فنی عامل‌یت محوری دارد. یک وقتی هم می‌گوییم دست‌به‌بندی علمی است.

شاگرد: فرض بفرمایید شخصی – یعنی یک نفر- از امام باقر بشنود و ایشان هم از پدرشان و همینطور به جبرئیل برسد، آیا به این متواتر می‌گوییم؟

استاد: نمی‌گوییم.

شاگرد: با این‌که قطع داریم اما نمی‌گوییم. یعنی با این تحلیل استقبالی که شما دارید می‌توانیم بگوییم مناط تواتر که قطع است در اینجا نیز هست.

استاد: من در صدق تواتر مشکلی ندارم. مثل این‌که بگویند مقصود از لشگر در ارتش چیست؟ مثلاً بگویند برای این است که یک شهری را فتح کند. بعد شما می‌گوییدی یک سرباز داریم که با زرنگ‌ای که داشته یک شهر را فتح کرده، او لشگر است؟! خیر. اما می‌گوییدی «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ[1]». یعنی درست است که مسمای لشگر در آن جا نیست اما مقصودی از لشگر دارید که می‌توانید از آن برای مجاز استفاده کنید. چون آن است که اصل کار است. من نخواستم بگویم تواتر همانطور صدق می کند. لذا می‌گویم وقتی کلاسیک شدید می‌بینید صدق نمی‌کند.

شاگرد: مناط تواتر را دارد. ولی تواتر نیست.

استاد: چرا؟ چون می‌گویی‌م تواتر، یک نفر که تواتر نمی‌آورد. مثل این‌که بگویی‌م در ذهاب، ایاب است؟ در ذهاب که ایاب نیست. ذهاب ذهاب است. این روشن است. اما تنقیح مناط کردن در آن برای بحث بعدی ما که انواع تواتر استقبالی است، شاید نافع باشد.

والحمد لله رب العالمین

---

[1] نحل ۱۲۰